

حمد، نعمت و ملک! باز نفی همان سه قدرت حاکم: استعمار، استثمار و استبداد، تشلیث حاکم بر تاریخ اروپا، موش و گرگ... بر سر خلق، که همه میش اند و اغنام الله!

صدای خدا در صحرا به گوش میرسد، از هر ذره ای این ندایر می آید، تمام فضای میان زمین و آسمان را پر کرده است، و هر کسی آنرا می شنود، هر کسی آنرا خطاب به خود می شنود، می شنود که خدا دارد او را می خواند او، از جگر فریاد می زند.

لبیک اللهم لبیک!

کنیزی سیاه پیوست!

کنیز یک زن!

کنیزی آنچنان بی فخر، که زنی او را برای هم بستری شویش، انتخاب کرده است.

یعنی که ارزش آنرا که هووی او تلقی شود، نخواهد یافت، و شویش، تنها برای آنکه از او فرزندی بگیرد، با وی همبستر شده است، زنی که در نظام های بشری، از هر فخری عاری بوده است، و اکنون، خدا، رمز دامان پیرهن او را، بر رمز وجود خویش پیوسته است، این دامان پیرهن هاجر است!

دامانی که اسماعیل را پرورده است،

اینجا "خانه هاجر" است،

هاجر، در همین جا، نزدیک پایه سوم کعبه، دفن است.

شگفتا، هیچکس را - حتی پیامبران را - نباید در مسجد دفن کرد.

و اینجا، خانه خدا، دیوار به دیوار خانه یک کنیز؟

و خانه خدا، مدفن یک مادر؟

و چه می گویم؟

بی جهتی خدا، تنها در دامن او، جهت گرفته است!

کعبه، به سوی او، دامن کشیده است!

و در بیرون کعبه، به هر ستمی رو کنی، رو به او داری،

که هر شکلی - جز کعبه - یا رو به شمال است، یا رو به جنوب، یا بسوی شرق

کشیده است، یا رو به غرب، یا به زمین مایل است، و یا به آسمان.

و کعبه، رو به همه، رو به هیچ، همه جا، و هیچ جا،

"همه سوئی" یا "بی سوئی"، خدا!

رمز آن: کعبه!

اما...

شگفتا! کعبه، در قسمت غرب، ضمیمه ای دارد که شکل آنرا تغییر داده

است، بدان "جهت" داده است،

این چیست؟

دیواره کوتاهی، هلالی شکل، رو به کعبه،

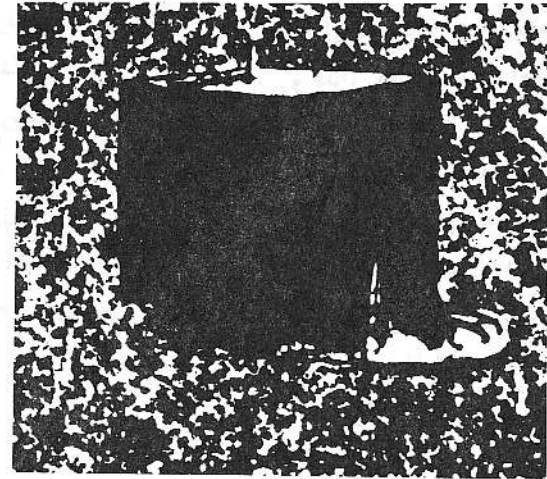
نامش؟

"حجر اسماعیل"!

"حجر" یعنی چه؟ یعنی: دامن!



اثر استاد شهید: دکتر علی شریعتی



لبیک اللهم لبیک، ان الحمد و المنه لك و الملك، لا شريك لك لبیک! بله خداوند! بله، "ستایش" و نعمت "از آن تو است و" سلطنت" نیز تو را شریکی نیست، بلی،

و راستی به شکل یک " دامن " است ، دامن پیراهن ، پیراهن یک زن !
آری ،

یک زن حبشی ،

یک کنیز !

این " تو " عی که در برابر او ، جهت می گیری ،

این است که تو در جهت کعبه ای و کعبه ، خود ، جهت ندارد .

و اندیشه آدمی ، " بی جهتی " را نمی تواند فهمید .

هر چه را رمزی از وجود او - " بی سوئی مطلق " - بگیری ، ناچار ، جهتی

می گیرد و رمز خدا نیست .

چگونه می توان " بی جهتی " را در زمین ، نشان داد ؟

تنها بدین گونه که : " تمامی جهات متناقض " را با هم جمع کرد ، تا هر

جهتی ، جهت نقیض خود را نفی کند ، و آنگاه ، ذهن ، از آن ، به " بی جهتی "

بی برد .

تمامی جهات چند تا است ؟

شش تا ،

و تنها شکلی که این هر شش جهت را در خود جمع دارد ، چیست ؟

مکعب !

و مکعب ، یعنی همه جهات ،

و همه جهات ، یعنی بی جهتی !

و رمز عینی آن ،

کعبه !

" اینما تولوا ، فثم وجه الله " !

(به هر سو که رو کنی ، اینک روی او ، سوی او) !

و این است که در درون کعبه ، به هر جهتی نماز بری ، رو به او نماز برده ای ،

میان این هلالی ، با خانه ، امروز کمی فاصله است .

می توان ، در چرخیدن برگرد خانه ، از این فاصله گذشت ،

اما ، بی دامن هاجر ، چرخیدن برگرد کعبه - رمز توحید ! - طواف نیست ،

طواف قبول نیست !

حج نیست !

فرمان است ، فرمان خدا ،

تمامی بشریت ، همیشه روزگار ، همه کسانی که به " توحید " ایمان دارند

همه کسانی که دعوت خداوند را لبیک می گویند ، باید ، در طواف عشق برگرد خدا ،

برگرد کعبه ، دامان پیراهن او را نیز طواف کنند !

که خانه او ، مدفن او ، دامن او نیز مطاف است ،

جزئی پیوسته از کعبه است ،

که کعبه ، این " بی جهتی مطلق " ، تنها در جهت این دامن ، جهت گرفته

است ،

در جهت دامان پیراهن یک کنیز افریقائی ، یک مادر خوب ، دامان کعبه ،

مطاف ابدی بشریت !

خدای توحید بزرگ عرش جلال کبریائی خویش ، تنها نشسته است ، همه کائنات

را به " ماسوی " ی خویش رانده است ، در ماورای هر چه هست ، تنها است و در

ملکوت خدائی اش ، یگانه است .

اما ... انگار که از میان همه آفریده های خویش در این لایتنای آفرینش ،

یکی را برگزیده است ، یک موجود انسانی را شریف ترین آفریده اش !

- و از آن میان ، یک زن را :

و از آن میان :

یک زن سیاه پوست را ،

و از آن میان :

یک برده را ،

و از آن میان :

برده سیاه یک زن را ! -

دلیل ترین آفریده اش !

و او را در کنار خویش نشانده است ،

او را در خانه خویش جا داده است ، و یا ،

او خود به خانه وی آمده است ،

همسایه او شده است ،

همخانه او شده است ،

و اکنون ،

در زیر سقف این " خانه " ، دو تا !

یکی ، خدا ،

و دیگری ، هاجر !

در ملت توحید ، سرباز گمنام را اینچنین انتخاب کرده اند !

تمامی حج ، بخاطره هاجر پیوسته است ،

و هجرت ، بزرگترین عمل ، بزرگترین حکم ، از نام " هاجر " مشتق است ،

و مهاجر ، بزرگترین انسان خدائی ، انسانی هاجر وار است ،

" المهاجر ، من صار کهاجر " !!

مهاجر ، انسانی است هاجر وار !

پس ، " هجرت " ؟

کاری هاجر وار ! و در اسلام ، رفتن از وحشیگری به تمدن ! و این سیر ، یعنی

آمدن از کفر به اسلام ، چه " تعرب بعد الهجره " ، در زبان بشر ، یعنی توحش بعد

از تمدن ، و در زبان اسلام ، یعنی بازگشتن به کفر پس از ایمان ! پس کفر یعنی توحش ،

و دین یعنی تمدن !

و " هجر " یک لغت حبشی - زبان هاجر - به معنی " شهر " ، " مدینه " ، و

هاجر ، یک برده سیاه حبشی ، زنی افریقائی ، مظهر انسان وحشی ، در اینجا ، ریشه

مدنیت انسان هاجر وار ، یعنی انسان متمدن ! و حرکتی هاجر وار ، یعنی حرکت

انسان بسوی مدنیت !

و اکنون ، در حرکت انسان برگرد خدا نیز ، باز هم : هاجر !

و مطاف تو ، ای مهاجر که آهنگ خدا کرده ای ، " کعبه " خدا " است و " دامان

هاجر " !

چه می بینیم ؟

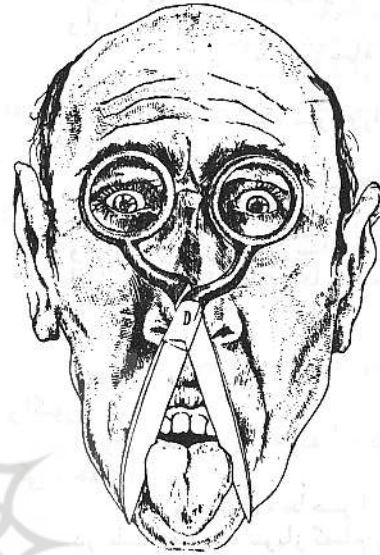
در " فهمیدن ما " نمی گنجد !

احساس انسان عصر آزادی و اومانیسم ، تاب کشیدن این معنی را ندارد !

فونس وان وورکوم

فونس وان وورکوم " از نخستین هنر مندانی است که آثارش در صفحه (OP - ED) مجله نیویورک تایمز به معرض قضاوت گذارده شد و بزودی مورد توجه قرار گرفت . او توانست با توجه به استعداد و خلاقیت ویژه اش این صفحه از مجله را به کارهای خود اختصاص دهد ، هم در این صفحه بود که فونس طرح جادویی خود را با نام " مرگ واقعی بی تردید " که از نکات فلسفی خاصی بر خوردار بود به چاپ رساند .

فونس به مدد تخیلات خود بیشتر به مسئله مرگ پرداخت . فونس با آنکه بر خوردار از یک فرهنگ اروپائی بود خیلی زود جامعه آمریکائی را با همه پوچی ها و بیهودگی هایش نشان داد و آئینه ای تمام نما از واقعیات تلخ زمانه اش شد .



امپریالیسم جهان خوار

Funn